

گونه‌شناسی صنوبر در شعر فارسی

شهاب رویانیان

دانش‌آموخته منابع طبیعی و پژوهشگر ادبیات

در شعر فارسی تشبیه قامت موزون معشوق به درخت صنوبر فراوان به کار رفته است. ولی فرهنگ‌نویسان و شارحان متون ادبی در چپستگی آن اتفاق نظر ندارند. به نحوی که ممکن است خواننده نتواند از مجموع سخن آنان دریابد مقصود از صنوبر چه درختی است. در این مقاله تلاش می‌شود با توجه به مستندات ادبی و همچنین متون گیاه‌شناختی، گونه (species) یا نوع این درخت تعیین شود.

توضیح صنوبر در چند فرهنگ و منبع معتبر این چنین است:

لغت‌نامه دهخدا

مؤلف غیاث نویسد: صنوبر درخت چلغوزه که به هندی چرط گویند؛ چلغوز (مهدب الاسماء). صنوبر از تیره ناژویان (مخروطیان) دارای برگ‌های ضخیم و کوتاه و مخروط‌های باریک و دراز (گیاه‌شناسی گل گلاب، ص ۳۰۳). جوالیقی نویسد: به گمان من صنوبر معرب است (المعرب، ص ۲۱۳). درختی است یا بار آن درخت (منتهی‌الارب). به پارسی ناژ گویند و به هندی سرل ... چون بکوبند و با سرکه که با هم بیامیزند و مضمضه کنند درد دندان را دفع کند؛ و پوست درخت صنوبر عضوی را که به آب گرم سوخته شود و ریش گردد سودمند باشد؛ و دانه صنوبر سرفه‌ای را که تری بود منفعت کند و طبع را نرم کند در دفع رطوبتی که در قصبات شش باشد؛ و سینه را یاری دهد و باقوت کند؛ و بول را از مثانه براند؛ و گرم است در دو درجه اول در خشکی و تری معتدل است (ترجمه صیدنه ابوریحان). رجوع به مفردات ابن‌بیطار و ترجمه ضریب انطاکی شود (دهخدا، لغت‌نامه، صنوبر).

فرهنگ معین

۱- (گیاه‌شناسی) درختی (*Abies picea*) است از تیره مخروطیان که همیشه‌سبز است و جزو درختان زینتی باغ‌ها است و تا ارتفاع زیادی رشد می‌کند. برگ‌هایش متناوب و سوزنی ولی از برگ‌های کاج کوتاه‌تر و ضخیم‌تر است. سطح فوقانی برگ‌ها سبز کم‌رنگ و سطح تحتانی برگ‌ها سپیدرنگ است. مخروط‌های میوه صنوبر باریک و درازند و بر خلاف مخروط کاج از درخت به طور

کامل جدا نمی‌شوند، یعنی در جنگل‌های صنوبر هیچ وقت مخروط‌های صنوبر در پای درخت دیده نمی‌شود. زیرا مخروط [کذا؛ صحیح: بذرا] این درخت پس از رسیدن فلس‌هایش به آسانی با وزش باد از مخروط جدا می‌شود. در حدود ۲۰ گونه صنوبر شناخته شده که در سراسر زمین می‌رویند. برخی از گونه‌های صنوبر ۳۰ تا ۴۰ متر ارتفاع نیز پیدا می‌کنند. چوب صنوبر در صنعت مانند چوب کاج مورد استفاده قرار می‌گیرد و به‌خصوص در مثبت‌کاری به کار می‌رود؛ تنوب صنوبری، شجره‌الرائینج، بیطس. توضیح: مخروط صنوبر را حب‌الصنوبر نیز می‌گویند. ۲- (گیاه‌شناسی) درختان خانواده تبریزی و سفیدار را در بعضی کتب نیز به خطا به نام صنوبر ذکر کرده‌اند. ۳- (گیاه‌شناسی) در زبان عربی صنوبر به درخت کاج نیز اطلاق می‌شود. ۴- (گیاه‌شناسی) نام عام همه گیاهان تیره مخروطیان به‌استثنای سرو. صنوبر آراسته (گیاه‌شناسی) یکی از گونه‌های صنوبر است که در باغ‌ها به‌عنوان درختی زینتی کشت می‌شود؛ تنوب‌الجمیل (معین، ۱۳۷۱: ۲/۱۶۸).

در فرهنگ بزرگ سخن، صنوبر معادل درخت تبریزی دانسته شده و در ذیل سرواژه تبریزی آمده است: نام چند نوع گیاه درختی از خانواده بید با برگ‌های براق که در کنار جوی‌ها کاشته می‌شود و چوب آن در کاغذسازی و کبریت‌سازی به کار می‌رود؛ سپیدار؛ سفیدار؛ شالک (انوری، ۱۳۸۲: ۳/۱۶۰۷).

دایرةالمعارف فارسی، صنوبر را چنین شرح داده است:

درخت پیوسته‌سبز بلند از تیره مخروطیان و از نوع آبیس (Abies)، دارای برگ‌های سوزنی ضخیم کوتاه و مخروط‌های استوانه‌ای، که عمدتاً در نیمکره شمالی می‌روید و به سبب رایحه و زیبایی‌اش مورد توجه است. کاج بلسان از اقسام آن است. کاج را نیز صنوبر گویند؛ و در بعضی نواحی ایران، تبریزی را هم صنوبر می‌خوانند (مصاحب، ۱۳۸۱: ۲/۱۵۸۰).

کاظم برگ‌نیسی در کتاب *غزلیات سعدی*، صنوبر را چنین توضیح داده است:

صنوبر: درختی همیشه‌سبز از درختان زینتی باغ‌ها، قد و بالای معشوق را به صنوبر تشبیه کرده‌اند (سعدی، ۱۳۸۰: ۱۰۹). وی همچنین در توضیح بیت «خورشید زیر سایه زلف چو شام اوست/ طوبی غلام قد صنوبر خرام اوست»؛ در تبیین «صنوبر خرام» نوشته است: آن‌که مانند درخت صنوبر می‌خرامد. مراد از «خرامیدن درخت صنوبر» حرکت نرم شاخه‌ها و برگ‌های آن در اثر وزش نسیم است، و مراد از «صنوبر خرامی قد و بالای معشوق»، لرزش‌های نرم و دلربای اندام لطیف او به هنگام راه رفتن است (سعدی، ۱۳۸۰: ۱۴۶).

در کتاب *شرح شوق* که متن و شرح غزل‌های حافظ است، در توضیح «دل صنوبری» آمده است:

به دلیل شباهت دل آدمی به میوه‌مانندی است بر درخت صنوبر ... درختی از جنس Abies متعلق به خانواده Pinaceae یا تیره کاجیان [=ناژویان] از گروه بزرگ سوزنی‌برگان یا مخروطیان (Conifers) که در انگلیسی fir و در عربی صنوبر گفته می‌شود. با آنکه گفته‌اند کاج نام فارسی درخت صنوبر است و تمام مترادفات کاج (کاج، کاژ، ناژ، ناژو) صنوبر معنی شده‌اند، باید گفت صنوبر متفاوت با کاج، و برگ سوزنی‌شکل آن ضخیم‌تر و کوتاه‌تر از کاج است. صنوبر را در شعر قدیم در

مواردی چون تشبیه دل به میوه صنوبر به کار برده‌اند و دل شکسته را به میوه کفیده آن، و قامت راست و موزون معشوق را به بالای آن مانده کرده‌اند. همچنین از آن روی که صنوبر از درختان غیر مثمر است این بی‌بر و باری را حاکی از تهیدستی و نشان آزادگی صنوبر دانسته‌اند. گفتنی است معنای آزادگی برای صنوبر، شبیه سرو یا سرو سهی است. صنوبر = لبان؛ کوچک آن را صنوبر صغار می‌گویند، با ثمری چون دل گوسفند، و بزرگ آن به صنوبر کبار موسوم است (حمیدیان، ۱۳۹۲: ۱۳۵۹/۲-۱۳۶۰). در تمام منابع فعلی گیاه‌شناختی و درخت‌شناختی، صنوبر درختی پهن‌برگ از خانواده بید یا تیره بیدیان (Salicaceae) معرفی شده است (از جمله نک: ثابتی، ۱۳۸۲: ۵۲۷؛ مظفریان، ۱۳۸۳: ۸۱۷). حتی برخی مدعی شده‌اند در متون قدیم و از جمله در اشعار فارسی نیز، همه جا منظور از صنوبر، درختی پهن‌برگ است. یعنی همین درختی که امروزه به این نام شناخته می‌شود. از جمله دکتر حبیب‌الله ثابتی (۱۳۸۷-۱۲۹۳)، درخت‌شناس و جنگل‌شناس برجسته، در کتاب *جنگل‌ها، درختان و درختچه‌های ایران* که معروف‌ترین منبع درخت‌شناسی کشور محسوب می‌شود، برای حل این ابهام گفته است: یکی دیگر از درختانی که فرهنگ‌نویسان کشور را دچار اشتباه ساخته است، درخت صنوبر است. صنوبر اصطلاحی است که هم در زبان فارسی و هم در زبان عربی متداول است. در زبان عربی صنوبر درختی است سوزنی‌برگ و به انواع کاج (Pinus) و یا سایر سوزنی‌برگان مانند Picea [=نوتل: درختی که در کریسمس تزئین می‌شود] گفته می‌شود. ولی در زبان فارسی به درختان پهن‌برگ از تیره بید و به جنس Populus اطلاق می‌گردد که در نقاط مختلف نیم‌خشک کشور می‌رویند و قامت افراشته برخی از آنها، چون درخت سرو، مثال قامت زیبای یار شعرا گشته است. سعدی می‌گوید: سرو رفتاری، صنوبرقامتی / ماه‌رخساری، ملایک‌منظری؛ و منوچهری می‌گوید: ندانستم من ای سیمین صنوبر / که گردد روز چونین زود زایل؛ و شاعری دیگر گوید: به باغ، سرو و صنوبر چو قامتت دیدند / خجل شدند ز پستی و سر فرو کردند. حافظ هم بید و صنوبر را که از حیث مشخصات گیاه‌شناسی و خصوصیات اکولوژی [کذا، صحیح: اکولوژیک/بوم‌شناختی] با یکدیگر مشابه‌اند، همراه یکدیگر ذکر نموده و همچنین برگ صنوبر را قلبی‌شکل و قامت آن را بلند و کشیده توصیف کرده است و می‌گوید: دل صنوبری‌ام همچو بید لرزان است / ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست. و نیز منوچهری و فرخی، صنوبر را درختی توصیف کرده‌اند که در کنار جویبارها می‌روید. منوچهری گوید: جویبار پر از صنوبر و کوهش پر از سمن / راغش پر از بنفشه و باغش پر از بهار. و فرخی گوید: بر جوی‌های خشک به امید عدل او / اکنون همی صنوبر کارند و نارون. همه آنها اشاره به درختانی می‌نموده‌اند که در ایران وجود داشته و در باغ‌ها و حاشیه جوی‌ها کاشته می‌شده است. نه آنکه درختانی را ذکر کنند که در کشور خود نایاب است و در کشورهای بیگانه به طور وفور دیده می‌شود. سازمان جنگلبانی ایران نیز این اصطلاح را برای عموم گونه‌ها [Populus] یعنی به‌عنوان نام جنس انتخاب نموده و برای هر یک از گونه‌ها نیز یکی از نام‌های بومی را متداول ساخته است (ثابتی، ۱۳۸۲: ۱۷، ۵۲۸).

از جمع‌بندی توضیحات لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین برمی‌آید که صنوبر نام عام همه درختان همیشه‌سبز و سوزنی‌برگ (بجز سرو) است که شامل انواع مختلفی از درختان کاج می‌شود و دارای میوه مخروطی و دراز است که از درخت بر زمین نمی‌افتد. از نظر این فرهنگ‌ها، اطلاق صنوبر به تبریزی و سفیدار غلط است.

در نقطه مقابل، فرهنگ بزرگ سخن هیچ ذکری از درختان سوزنی‌برگ نکرده است و صنوبر را فقط معادل تبریزی که درختی پهن‌برگ به شمار می‌رود، آورده است. هر سه فرهنگ نیز برای اثبات تعاریف خود، شواهدی آورده‌اند.

دایرةالمعارف فارسی نیز صنوبر را نام مشترک چند نوع درخت، اعم از سوزنی‌برگ و پهن‌برگ دانسته است.

در شرح غزلیات سعدی از کاظم برگ‌نسیسی، صنوبر فقط درختی همیشه‌سبز و زینتی معرفی شده است که صدها درخت با این دو ویژگی وجود دارد.

در شرح شوق هم صنوبر درختی از جنس Abies یعنی نژاد معرفی شده که درختی سوزنی‌برگ است.

بنا بر کتاب جنگل‌ها، درختان و درختچه‌های ایران، صنوبر حتی در متون قدیمی و شعر شاعران نیز به معنای امروزین، یعنی درختی پهن‌برگ با برگ‌های قلبی شکل، بوده است.

همچنان که مشاهده می‌شود، توضیحات پیش‌گفته در فرهنگ‌ها و متون گوناگون ادبی و حتی درخت‌شناختی، نه تنها روشن‌کننده نیست، بلکه بر ابهام خواننده می‌افزاید و شخص نمی‌تواند به‌درستی دریابد مقصود از صنوبر در شعر فارسی چه درختی است.

برای آنکه تصویری کمابیش واضح از مفهوم صنوبر در شعر فارسی به دست آید، باید تا حد امکان تمام شعرهای تاریخ ادب فارسی بررسی شود. فقط با این کار و از کنار هم چیدن تعاریف استخراج‌شده از همه شعرها می‌توان خصوصیات گفته شده برای صنوبر را جمع‌آوری کرد و به نتیجه رسید.

پس از این کار و با عنایت به صدها مورد از کاربرد واژه صنوبر در شعر شاعران قرن‌های مختلف، ویژگی‌های زیر برای درخت صنوبر روشن می‌شود:

۱- بلند و زیبا با تنه مستقیم

متداول‌ترین کاربرد درخت صنوبر در شعر فارسی، تشبیه قد و بالای موزون معشوق به آن است. از این تشبیه معلوم می‌شود صنوبر درختی بلند و زیبا و با تنه مستقیم و غیرمُعَوَج است و در مجموع قامتی استوار و جذاب دارد.

سه خورشیدرخ را چو باغ بهشت / که موبد چن ایشان صنوبر نکشت (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱۰۲/۱).

ز بهر دوستی بالای معشوق / پرستند سایه سرو و صنوبر (فرخی سیستانی، ۱۳۳۵: ۶۰).

ستاره و صنوبر همی‌خواندم او را / به رخسار و بالای زیبا و درخور (فرخی سیستانی، ۱۳۳۵: ۱۴۷).

هرگز بود به شوخی چشم تو عبهری / یا راست‌تر ز قد تو باشد صنوبری (خاقانی، ۱۳۸۲: ۶۸۲).

صنوبرستونی ز پنجاه رش / به پیراستن یافته پرورش (نظامی، ۱۳۸۰: ۸۴).

نه چمن شکوفه‌ای زُست چو روی دلستان / نه صبا صنوبری یافت چو قامت بلندت (سعدی، ۱۳۸۰: ۸۵).

گل صدبرگ ندانم به چه رونق بشکفت / یا صنوبر به کدامین قد و قامت برخاست (سعدی، ۱۳۸۰: ۱۰۸)
آن نه زلف است و بُناگوش که روز است و شب است / وان نه بالای صنوبر که درخت رطب است (سعدی، ۱۳۸۰: ۱۱۰).

خورشید زیر سایه زلف چو شام اوست / طوبی غلام قد صنوبر خرام اوست (سعدی، ۱۳۸۰: ۱۴۶).
با قامت بلند صنوبر خرامشان / سرو بلند و کاج به شوخی چمیده‌اند (سعدی، ۱۳۸۰: ۳۶۶).
در چمن سرو ستادست و صنوبر خاموش / که اگر قامت زیبا نمایی بچمند (سعدی، ۱۳۸۰: ۳۹۶).
سرو برفت و بوستان از نظرم به جملگی / می‌نرود صنوبری بیخ گرفته در دلم (سعدی، ۱۳۸۰: ۶۴۳).
سرورفتاری صنوبرقامتی / ماه‌رخساری ملایک‌منظری (سعدی، ۱۳۸۰: ۸۳۵).

به بالا صنوبر، به دیدن چو حور / چو خورشیدش از چهره می‌تافت نور (سعدی، ۱۳۷۹: ۴۹).
درخت قد صنوبر خرام انسان را / مدام رونق نوباوه جوانی نیست (سعدی، ۱۳۶۶: ۸۹۱).
بزم درآ و می بده رسم بهار نو بنه / ای رخ تو چو گلشنی وی قد تو صنوبری (مولوی، ۱۳۷۱: ۹۲۵).
مستم ز دو لعل شکر ات ای مهرو / پستم ز قد صنوبرت ای مهرو (مولوی، ۱۳۷۱: ۱۵۷۸).
حسن بالای چو سروش ز خرامیدن و خواب / طعنه بر قامت شمشاد و صنوبر زده بود (اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۲۰۴).

زیب اگر آن است که بر قامت او دیدم باغ / تهمتی بیهده بر سرو و صنوبر بسته است (دهلوی، امیرخسرو، ۱۳۶۱: ۸۱).

شکل صنوبرقد تو چون پدید شد / بشکفت سرو از قد همچون صنوبرت (دهلوی، امیرخسرو، ۱۳۶۱: ۱۰۷).

چو دید آن قد و آن قامت صنوبر / ز حیرت در چمن پایش به گل ماند (دهلوی، امیرخسرو، ۱۳۶۱: ۱۷۰).
گفتمش قد بلندت به صنوبر ماند / گفت کاین دلشده را بین که چه کونه نظر است (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۶۴).

شاخ شمشادست یا سرو سَهی یا نارون / یا صنوبر یا بلای خلق یا بالای دوست (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۸۶).

هر کس که دید قامت آن سرو سیمتن / ای بس که خاک پای صنوبر به دیده رفت (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۱۰۹).

قامتش را به صنوبر نتوان خواندن از آنک / نسبت سرو خرامان به گیا نتوان کرد (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۱۳۴).

و آن رخ گلرنگ و قد چون صنوبر گویا / گلستانی بر فراز سرو سیمین کرده‌اند (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۱۶۶).

سرو سَهی که در چمن آزادیش کنند / آزاد کرده‌قد همچون صنوبرش (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۵۲).

برو غلام صنوبرقدان شو ای خواجو/ که همچو سرو به آزادگی برآری نام (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۸۴).

ای رفیقان من از آن سرو صنوبرقامت/ به صفت راست نیاید که چه‌ها می‌شنوم (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۳۱۱).

۲- سایه‌گستر

این درخت، سایه‌گسترده‌ای دارد که نشان‌دهنده ابعاد بزرگ و شاخ و برگ زیاد آن است. هم‌آشیان عنقا در دامن ریاحین/ هم‌خوابگاه خورشید از سایه صنوبر (خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۹۲).
ظِل صنوبر مثال گشت به مغرب نگون/ مهر ز مشرق نمود مهره زر آشکار (خاقانی، ۱۳۸۲: ۱۸۲).
رُمح تو مار هژده سر پرچمش آفتاب طاس/ از بر ماه چارده سایه کند صنوبری (خاقانی، ۱۳۸۲: ۴۲۳).

۳- همیشه‌سبز

شواهد شعری متعددی حاکی از آن است که صنوبر درختی همیشه‌سبز است و بر خلاف اغلب درختان، برگ‌هایش در پاییز و زمستان نمی‌ریزد.
دل شکسته به دست آرکز ریاض جهان/ همیشه سبز صنوبر به اعتبار دل است (صائب، ۱۳۶۵: ۸۴۳/۲).
پروای سرد و گرم خزان و بهار نیست/ آن را که همچو سرو و صنوبر قبا یکی ست (صائب، ۱۳۶۵: ۹۸۵/۲).

به آزادی توانگر شو که در ایام بی‌برگی/ همین سرو و صنوبر سبز در گلزار می‌ماند (صائب، ۴: ۴).
دل شکسته به دست آر با تهیدستی/ همیشه سبز و سرافراز چون صنوبر باش (صائب، ۴: ۴).
از پاس دل صنوبر سرسبزی ابد یافت/ گر پاس دل بداری ای بی‌وفا چه باشد (صائب، ۴: ۴).

۴- نداشتن میوه خوراکی

صنوبر مذکور در شعرها، میوه خوراکی ندارد و بی‌ثمر است.
دست دعاست حاصل آزادگان و بس/ صائب ثمر ز سرو و صنوبر طمع مدار (صائب، ۴: ۴).
صنوبروار اگر از میوه شیرین تهیدستی/ به روی تازه، دل‌ها را مسخر می‌توان کردن (صائب، ۴: ۴).

۵- دارای میوه‌ای شبیه قلب

یکی دیگر از تشبیهات پرکاربرد درباره صنوبر، شبیه دانستن یکی از اندام‌های این درخت به قلب است. از برخی شواهد برداشت می‌شود که این اندام، میوه درخت است.
دل که با چیز این جهان شد خویش/ دان که زان دل دلی نیاید بیش
دل که بر عقل مهتری دارد/ گل شکل صنوبری دارد
اینْت غبّنی که یک رَمه جاهل/ خوانده شکل صنوبری را دل
اینکه دل نام کرده‌ای به مجاز/ رو به پیش سگان کوی انداز (سنایی، ۱۳۸۲: ۲۲۲).
هر روز باغ دل را رنگی دگر دهی/ اکنون نماند دل را شکل صنوبری (مولوی، ۱۳۷۱: ۱۰۹۹).
دل صنوبریم همچو بید می‌لرزد/ ز بیم درد فراق تو ای صنوبر دل (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۷۴).
دل صنوبریم همچو بید لرزان است/ ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست (حافظ، ۱۳۸۷: ۸۴).

صنوبر با تهیدستی به دست آورد صد دل را/ تو بی پروا برون از عهده یک دل نمی آیی (صائب، دُرَج ۴).

ز بار دل چو صنوبر درین شکفته چمن/ نهفته در ته هر برگ شیونی ست مرا (صائب، ۱۳۶۴: ۲۹۹/۱).
هر چه جز آزادی، بار است بر آزادگان/ چُون صنوبر زیر بار یک جهان دل رفته است؟ (صائب، ۱۳۶۵: ۵۶۳/۲).

نیست چون سرو و صنوبر حاصلش جز بار دل/ در ریاض آفرینش هر کجا آزاده ای است (صائب، ۱۳۶۵: ۵۹۶/۲).

باددستی گر شود با خاطر آزاده جمع/ چون صنوبر می توان آورد چندین دل به دست (صائب، ۱۳۶۵: ۶۱۰/۲).

صائب این ناله زاری که صنوبر دارد/ از نسیم سحری نیست، که از بار دل است (صائب، ۱۳۶۵: ۷۳۵/۲).

یک دل به جان رساند من دردمند را/ از بار دل چه ها به صنوبر گذشته است (صائب، ۱۳۶۵: ۹۶۵/۲).
من به چندین دستگاه از دست یک دل عاجزم/ چُون صنوبر با تهیدستی به صد دل می رسد؟ (صائب، دُرَج ۴).

نیند آزادگان غافل ز احوال گران باران/ ثمر سرو و صنوبر غیر بار دل نمی دارد (صائب، دُرَج ۴).

۶- دارای میوه ای مانند مروارید

بر پایه شعری از انوری اَبیوردی، خوشه پروین (ثریا) به بر و ثمر و میوه این درخت که از جنس مروارید باشد تشبیه شده است.

به شاخ ثور بر، شکل ثریا/ چو مرواریدگون بار صنوبر (انوری اَبیوردی، ۱۳۶۴: ۱۰۹).

۷- میوه اش حالت شکسته دارد

بنا بر برخی توصیفات، میوه صنوبر حالت شکسته دارد و دل شکسته به آن تشبیه شده است.

یک دل به جان رساند من دردمند را/ با صد دل شکسته صنوبر چه می کند (صائب، دُرَج ۴).

دل شکسته به دست آر با تهیدستی/ همیشه سبز و سرافراز چون صنوبر باش (صائب، دُرَج ۴).

قدش نورسته چون سرو و صنوبر، بار او پیکان/ دلم بار صنوبر، زخم صد پیکان درو پیدا (میلی مشهدی، ۱۳۸۳: ۴۵).

تنش رخنه رخنه چو زنبورخانه/ دلش پاره پاره چو بار صنوبر (میلی مشهدی، ۱۳۸۳: ۲۳۱).

۸- میوه اش مغزدار است

ویژگی دیگری که برای صنوبر ذکر شده، مغزدار بودن میوه آن است.

هر که زیر بار دل ها صبر کرد/ چون صنوبر از اولوالالباب شد (صائب، دُرَج ۴).

۹- میوه اش با تکاندن نمی افتد

به گفته صائب تبریزی، میوه صنوبر با تکان دادن (افشاندن) به زمین نمی افتد؛ مگر آنکه از دیدن شکوه معشوقی بهتر و زیباتر از خود باشد!

مشکل است از مردم آزاده دل برداشتن/ از صنوبر کی به افشاندن فتد دل بر زمین؟ (صائب، دُرَج ۴).
 ز بار دل به لرزیدن صنوبر را سبک سازد/ اگر در بوستان در جلوه آید سرو بالایش (صائب، دُرَج ۴).

۱۰- دارای تنه سفید و سیمین

در مواردی، تن سفید و سیمین به تنه صنوبر تشبیه شده است.
 ندانستم من ای سیمین صنوبر/ که گردد روز چونین زود زایل (منوچهری، ۱۳۳۸: ۵۴).
 بر آن گلیم سیاهم حسد همی آید/ که هست در بر سیمین چون صنوبر او (سعدی، ۱۳۶۶: ۸۳۳).
 گر کسی سرو شنیده ست که رفته ست این است/ یا صنوبر که بُناگوش و برش سیمین است (سعدی، ۱۳۸۰: ۱۳۶).

۱۱- در کوههای غزنین می رویید

یکی از اساسی ترین اطلاعات برای شناسایی صنوبر، شعری از عنصری در مدح سلطان محمود غزنوی است. بر اساس بیت زیر از آن شعر، کوههای شهر غزنین (غزنی) پوشیده از صنوبر بود و شاه غزنوی، با چوب این درختان دشمنان خود را به دار می کشید.
 به غزنی کشد بر صنوبر عدو را/ از آن خیزد از کوه غزنی صنوبر (عنصری، ۱۳۶۳: ۴۳).

۱۲- رویش در کنار آب

از تعدادی از شواهد معلوم می شود که این درخت در کنار جوی و رود می روید. یعنی از منظر گیاه شناختی، درختی نم پسند است.
 جویش پر از صنوبر و کوهش پر از سَمَن/ راغش پر از بنفشه و باغش پر از بهار (منوچهری، ۱۳۳۸: ۳۰).
 بر جوی های خشک به امید عدل او/ اکنون همی صنوبر کارند و نارون (فرخی سیستانی، ۱۳۳۵: ۳۳۲).
 خوش آمد قامتش در چشم خواجه/ صنوبر خوش بود بر جویباران (خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۳۳۶).
 در این بستان به پای هر صنوبر جویی از چشمم/ روان از حسرت بالای آن سرو روانستی (هاتف اصفهانی، ۱۳۴۷: ۸۹).

۱۳- کاشت در داخل و مرز باغ

صنوبر درختی باغی محسوب و در داخل و یا مرز باغها کاشته می شد. کاشت درخت در مرز باغ، نقش بادگیر هم دارد و درختان داخل باغ را از باد شدید مصون می کند.
 همی تا به بالای معشوق ماند/ به باغ اندرون برکشیده صنوبر (فرخی سیستانی، ۱۳۳۵: ۸۵).
 شهری که درو نیست جز از فضل منالی/ باغی که درو نیست جز از عقل صنوبر (ناصر خسرو، ۱۳۷۳: ۲۳۴).
 بسته است صف ز سرو و صنوبر حریم باغ/ تا اقتدا به قامت آن دلربا کند (صائب، دُرَج ۴).

شناسایی گونه

با بررسی تمام شواهد شعری در زبان فارسی معلوم می شود که ویژگی های گفته شده برای صنوبر، فقط با یک گونه درختی خاص انطباق ندارد، بلکه با چند گونه سوزنی برگ و چند گونه پهن برگ تطابق دارد.



جنگل کاج زیبا/کاج گریبان در پاکستان

در بسیاری از شواهد شعری، مقصود از صنوبر، گونه‌ای سوزنی‌برگ از تیره کاجیان (Pinaceae) و آن هم از دو سرده کاج (Pinus) و یا نوئل (Picea) است. در بقیه موارد، مراد از صنوبر، گونه‌ای درخت پهن‌برگ از سرده یا جنس صنوبر (Populus) است. در دهه‌های اخیر در تمام منابع مهم گیاه‌شناختی و درخت‌شناختی و همچنین قوانین و مقررات منابع طبیعی، صنوبر فقط معادل سرده Populus معرفی می‌شود.

این احتمال هم وجود دارد که برخی از شاعران، بدون اینکه صنوبر را به خوبی بشناسند، در اشعار خود از این واژه استفاده می‌کردند. همچنان که آهوی خُتن که فراوان در شعر فارسی آمده، در ایران و حتی مرزهای قدیم ایران زیست نمی‌کند و جانوری ناآشنا برای چشم مردم ایران بود و فقط وصف آن را در کتب دیده و یا از دهان دیگران شنیده بودند و بر همین اساس در شعر به کار می‌بردند. ویژگی‌های گفته‌شده برای درخت صنوبر در اشعار، گاه با یکدیگر تضاد هم دارد و به همین دلیل نمی‌توان پذیرفت کسی برای مثال، درخت کاج گریبان/کاج زیبا را با سفیدار که ظاهرشان خیلی با هم فرق دارد و فقط هر دو خوش‌قواره هستند، اشتباه بگیرد. بنابراین مجموعه‌ای از سهو مردم و شاعران و نامگذاری‌های متفاوت در هر منطقه و همچنین مشترکات لفظی و مسائلی از این دست موجب شده است که در تاریخ ادب فارسی، صنوبر به چند گونه درختی مختلف اطلاق شود.

از مجموع توصیفات پیش گفته در شواهد شعری دربارهٔ درخت صنوبر، دو برداشت می‌شود:
 ۱- بر اساس برخی شواهد، صنوبر درختی است بلند و زیبا با تنهٔ مستقیم، سایه گستر، همیشه‌سبز، بدون میوهٔ خوراکی، دارای میوه‌ای شبیه قلب، با میوه‌ای که حالت شکسته دارد، میوه‌اش مغزدار است، میوه‌اش با تکاندن نمی‌افتد.

این ویژگی‌ها، با گونه‌هایی از خانوادهٔ کاج یا تیرهٔ کاجیان (Pinaceae) منطبق است. کاجیان تیره‌ای از بازدانگان هستند که برگ‌های سوزنی و مخروط‌های درشت دارند. البته آنچه در اشعار به نام میوه گفته شده است، به تعبیر دقیق گیاه‌شناختی، مخروط ماده (Cone/strobilus) یا گل‌آذین است (نک: دیانت‌نژاد و همکاران، ۱۳۶۸: ۸۸) که فلس‌هایش بعد از رسیدن مخروط، باز می‌شود و دانه یا بذر درخت از آن خارج می‌شود.

در ایران با مرزهای کنونی، کاج و نوئل بومی وجود ندارد و گونه‌های موجود، از خارج وارد و کاشته شده است. ولی در افغانستان، که جزئی از خراسان بزرگ و زیستگاه نسل‌های اول شاعران بزرگ فارسی بود، گونه‌های بومی کاج می‌روید. در این کشور و در بازهٔ ارتفاعی ۲۹۰۰ تا ۳۳۰۰ متر، هیچ درختی جز مخروطیان وجود ندارد.

«حضرت حسین خاورین»، کارشناس جنگل افغان در مقاله‌ای، درختان سردهٔ صنوبر و سردهٔ کاج ولایت غزنی را چنین آورده است (Khaurin, ۲۰۰۳: ۲۴؛ مظفریان، ۱۳۷۷: ذیل نام‌های علمی):

شکل برگ	نام فارسی	نام علمی	توضیح
سوزنی‌برگ	کاج حَلَب	<i>Pinus halepensis</i>	گونه‌ای غیر بومی در ایران
پهن برگ	سفیدار، کبوده، سپیدار	<i>Populus alba</i>	گونه‌ای بومی در ایران
	—	<i>Populus ciliata</i>	گونه‌ای غیر بومی در ایران
	تبریزی، شالک	<i>Populus nigra</i>	گونه‌ای بومی در ایران

به دلیل کوچک بودن مساحت اغلب ولایات افغانستان، در جست‌وجو برای یافتن درختانی با خصوصیات پیش گفته در غزنین، باید به درختانی که در ولایات همسایهٔ غزنین می‌رویند هم توجه کرد. به‌خصوص آنکه پس از گذشت هزار سال از سرودن این شعر، محدودهٔ رویشی درختان ممکن است تغییراتی کرده باشد. از جمله اینکه کاج حلب گونه‌ای است که در اطراف دریای مدیترانه می‌روید و گویا به صورت وارداتی در افغانستان کاشته شده است. بنابراین در قرون گذشته در این کشور وجود



نوئل از میتیانا (*Picea smithiana*)

نداشت. گونه *Populus ciliata* نیز در ایران و افغانستان غیر بومی است.

با توجه به موارد مزبور، درختان سوزنی‌برگ زیر کمابیش دارای خصوصیات گفته شده در شعرها هستند و در حوزه جغرافیایی ایران قدیم می‌رویند:

۱-۱- نوئل از میتیانا (*Picea smithiana*).
گونه‌ای درخت سوزنی‌برگ که در افغانستان و در ولایت‌های خوست و پکتیا می‌روید
(Encyclopædia Iranica, AFGHANI-STAN xiii. FORESTS AND FORESTRY; Khaurin, 2003)

۱-۲- کاج زیبا/کاج گریان (*Pinus wallichiana*). سوزنی‌برگی که در افغانستان و در ولایات ننگرهار و کُنر و لغمان و خوست و پکتیا می‌روید
(Encyclopædia Iranica, AFGHANISTAN xiii. FORESTS AND FORESTRY; Khaurin, 2003)

یک دل به جان رساند من دردمند را

با صد دل شکسته صنوبر چه می‌کند

(صائب، دُرَج ۴).

چون درخت صنوبر بنا بر شعر عنصری در کوه‌های غزنین در کشور افغانستان می‌روید، شاید کاج زیبا یا کاج گریان که درختی زیبا با شاخه‌های گسترده و برگ‌های آویزان است (مظفریان، ۱۳۸۳: ۵۶۳) از مصادیق آن باشد.

۱-۳- کاج اِدار (*Pinus Eldarica*)
بومی گرجستان است و برای شاعران قفقاز، از جمله نظامی و خاقانی، آشناتر بوده است. این کاج چند قرن قبل و



مخروط‌های باز شده کاج زیبا



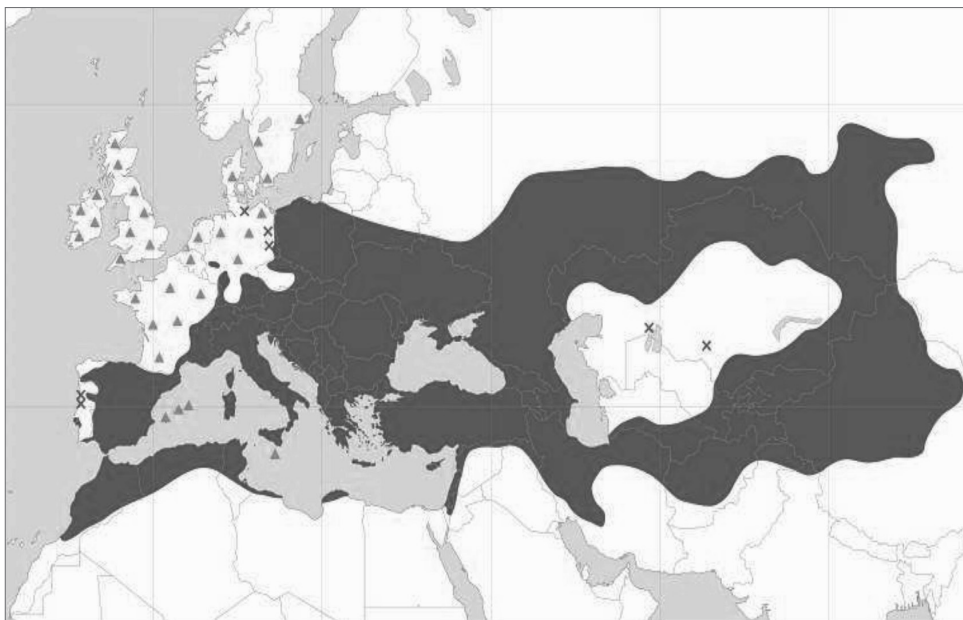
سفیدار

گویا در زمان صفویان به ایران آورده و در مناطق مختلف کاشته شده است (ثابتی، ۱۳۸۲: ۵۱۲).
۱-۴- کاج چلغوزه (*Pinus gerardiana*). از درختان بومی شرق افغانستان و شمال شرقی پاکستان و منطقهٔ هیمالیا. بذر آن خوراکی است و در برخی از منابع، چلغوزه از محصولات مهم غزنین شمرده شده و از جمله در کتاب *روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات* که در قرن نهم هجری قمری تألیف شده آمده است: از غزنین حالا چلغوزه و پودنه به ممالک می‌برند (أسفزاری، ۱۳۳۸: ۳۶۵/۱).

اما اگر صنوبر را کاج چلغوزه بدانیم، خالی از اشکال نیست، زیرا برخی از اشعار صراحت دارد که صنوبر میوهٔ خوراکی ندارد. ولی با توجه به اطلاق صنوبر به چند گونهٔ مختلف، می‌توان فرض کرد مراد از صنوبر در برخی از اشعار ممکن است کاج چلغوزه که بذر خوراکی دارد باشد.

۲- بر مبنای پاره‌ای دیگر از شواهد، که مشترکاتی هم با مورد اول دارد، صنوبر درختی بلند و زیبا با تنهٔ مستقیم، سایه‌گستر، بدون میوهٔ خوراکی، دارای میوه‌ای مانند مروارید، دارای تنهٔ سفید و سیمین است که در کنار آب می‌روید و مناسب کاشت در داخل و مرز باغ است.

این توصیفات، با درختان سرده یا جنس صنوبر (*Populus*) انطباق دارد که برگ‌های قلبی‌شکل آن به باد حساس است و مانند برگ بید حتی با نسیم به لرزش درمی‌آید.
کاظم برگ‌نیسی در توضیح «صنوبر خرام» در غزلی از سعدی نوشته است: آن که مانند درخت



نقشه پراکنش جغرافیایی سفیدار

صنوبر می‌خرامد. مراد از «خرامیدن درخت صنوبر» حرکت نرم شاخه‌ها و برگ‌های آن در اثر وزش نسیم است، و مراد از «صنوبر خرامی قد و بالای معشوق»، لرزش‌های نرم و دلربای اندام لطیف او به هنگام راه رفتن است (سعدی، ۱۳۸۰: ۱۴۶).

شاید بتوان صنوبر را در این بیت حافظ هم منطبق با درختان سردهٔ *Populus* یعنی پهن‌برگ دانست: دل صنوبریم همچو بید لرزان است / ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست (حافظ، ۱۳۸۷: ۸۴). که در این صورت معنی مصراع اول چنین می‌شود: دل من که به شکل برگ صنوبر است، مانند برگ بید می‌لرزد (همچنین نک: ثابتی، ۱۳۸۲: ۱۷).

در شعری از عبید زاکانی که به وصف باغ و بوستان در بهار پرداخته، این بیت آمده است: صنوبر چون عروسان پرنیان‌پوش / چمن را شاهدهی چون گل در آغوش (عبید زاکانی، ۱۳۴۲: ۱۳۳). استعمال صفت «پرنیان» (نسخهٔ بدل: حریر) برای پوشش صنوبر در فصل بهار، با سردهٔ *Populus* سازگار است زیرا سرده‌های کاج (*Pinus*) و نوئل (*Picea*)، همیشه‌سبز هستند و در بهار و غیر بهار برگ دارند.

از بین گونه‌های سرده یا جنس *Populus*، درختان زیر کمابیش دارای خصوصیات پیش‌گفته هستند و در حوزهٔ جغرافیایی ایران قدیم می‌رویند (ثابتی، ۱۳۸۲: ۵۳۹-۵۲۹؛ مظفریان، ۱۳۸۳: ۸۲۰-۸۲۶):

۱-۲- سفیدار (*Populus alba* L. 1753). درختی پهن‌برگ با پوست تنهٔ صاف به رنگ روشن تا سفید که در درختان کهنسال، تیره‌رنگ می‌شود (ثابتی، ۱۳۸۲: ۵۳۰).

ثمرش مانند مروارید است:
به شاخ ثور بر، شکل ثریا
چو مرواریدگون بار صنوبر
(انوری، ۱۳۶۴: ۱۰۹).

تنه‌اش سیمین است: گر کسی سرو شنیده‌ست
که رفته‌ست این است
یا صنوبر که بُناگوش و برش سیمین است
(سعدی، ۱۳۸۰: ۱۳۶).

۲-۲. پَده (*Populus euphratica*)
Oliv. 1807). درختی پهن‌برگ که بومی شرق
و آسیای مرکزی و جنوب غربی است. در مناطق
مختلف ایران در کنار نهرها و رودها دیده می‌شود
(ثابتی، ۱۳۸۲: ۵۳۶).

۲-۳. تبریزی/شالک (*Populus nigra*)
L. 1753). درختی پهن‌برگ که در مناطق
استپی و در کنار نهرها و جویبارها به صورت
خودرو دیده می‌شود (ثابتی، ۱۳۸۲: ۵۳۹).



تبریزی

نتیجه‌گیری

ویژگی‌های گفته شده برای درخت صنوبر در اشعار فارسی، جمع‌پذیر نیست و بر یک گونه و حتی بر چند گونه شبیه به هم انطباق ندارد. بلکه بنا بر تقسیم‌بندی در منابع گیاه‌شناختی فعلی، بر چند گونه از جنس‌های نوئل (*Picea*) و کاج (*Pinus*) و صنوبر (*Populus*) منطبق است.

می‌توان گفت مقصود از صنوبر در شعر فارسی، در اغلب موارد یکی از گونه‌های زیر است:

نوئل از میتیانا (*Picea smithiana*)

کاج زیبا/کاج گریان (*Pinus wallichiana*)

کاج الدار (*Pinus Eldarica* Medw. 1902)

کاج چلغوزه (*Pinus gerardiana*)

سفیدار (*Populus alba* L. 1753)

پَده (*Populus euphratica* Oliv. 1807)

تبریزی/شالک (*Populus nigra* L. 1753)

گفتنی است به احتمال قوی، آن درخت صنوبر که معبود اصحاب الرّس بود (نک: متن شریف و تفسیر آیه ۳۸ سوره فرقان و آیه ۱۲ سوره قرآن) گونه‌ای از جنس‌های نوئل (Picea) و کاج (Pinus) و نه از جنس صنوبر (Populus) بود؛ زیرا منطقه قفقاز که جای‌باش این قوم ذکر شده، رویشگاه گونه‌هایی چند از درختان همیشه‌سبز و سوزنی‌برگ است و چنین درختانی به نسبت پهن‌برگان، جذابیت ظاهری بیشتری برای پرستیده شدن دارند.

منابع

- اسفزاری، معین‌الدین محمد زَمَچِی. ۱۳۳۸، *روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات*، ۲ ج، تصحیح: سید محمدکاظم امام، دانشگاه تهران، چ ۴، تهران.
- انوری، حسن. ۱۳۸۲، *فرهنگ بزرگ سخن*، ۸ جلد، سخن، چ ۲، تهران.
- انوری آبیوردی، اوحدالدین محمدبن محمد. ۱۳۶۴، *دیوان انوری*، مقدمه و تصحیح و مقابله هشت نسخه: سعید نفیسی، سکه‌پیروز، چ ۳، تهران.
- اوحدی مراغه‌ای، اوحدالدین بن حسین اصفهانی. ۱۳۴۰، *کلیات اوحدی اصفهانی* (معروف به مراغی)، به کوشش سعید نفیسی، امیرکبیر، چ [۱]، تهران.
- ثابتی، حبیب‌الله. ۱۳۸۲، *جنگل‌ها، درختان و درختچه‌های ایران*، دانشگاه یزد، چ ۳، یزد.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۷، *دیوان حافظ*، به کوشش سلیم نیساری، سخن، چ ۲، تهران.
- حمیدیان، سعید. ۱۳۹۲، *شرح شوق: شرح و تحلیل اشعار حافظ*، ۵ ج، قطره، چ ۲، تهران.
- خاقانی شروانی، بدیل‌بن علی. ۱۳۸۲، *دیوان خاقانی شروانی*، مقابله و تصحیح و مقدمه و تعلیقات: ضیاء‌الدین سجادی، زوار، چ ۷، تهران.
- خواجوی کرمانی. ۱۳۷۴، *غزلیات خواجوی کرمانی*، به کوشش: حمید مظهری، خدمات فرهنگی کرمان، چ ۳، کرمان.
- دُرچ ۴، کتابخانه الکترونیک شعر و ادب فارسی، ۱۳۹۰، مهر ارقام رایانه.
- دهلوی، امیرخسرو. ۱۳۶۱، *دیوان کامل امیرخسرو دهلوی*، مقدمه: سعید نفیسی، به کوشش: م. درویش، جاویدان، چ ۲، تهران.
- دیانت‌نژاد، حسن، سید علی احمدی ابهری، کاظم پریور، محمدحسین صدرزاده طباطبایی، گریگور کولیانس، سید یحیی سلطانی، پرویز پناهی، ۱۳۶۸، *بنیادها، یافته‌ها و آزمون‌های زیست‌شناسی*، علوی، چ ۱، تهران.
- سعدی، مشرف‌الدین مصلح‌بن عبدالله. ۱۳۶۶، *کلیات سعدی*، از روی نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی، ققنوس، چ ۲، تهران.
- سعدی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله. ۱۳۷۹، *بوستان سعدی*، تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، خوارزمی، چ ۶، تهران.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. ۱۳۸۰، *غزلیات سعدی*، تصحیح و توضیح: کاظم برگ‌نیسی، فکر روز، چ ۱، تهران.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. ۱۳۸۲، *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه* (فخری‌نامه)، تصحیح و مقدمه: مریم حسینی، مرکز نشر دانشگاهی، چ ۱، تهران.

صائب تبریزی. ۱۳۶۴ (ج ۱)، ۱۳۶۵ (ج ۲)، *دیوان صائب تبریزی*، به کوشش: محمد قهرمان، علمی و فرهنگی، چ ۱، تهران.

عبید زاکانی، نظام‌الدین عبیدالله زاکانی. ۱۳۴۲، *کلیات عبید زاکانی*، به کوشش: پرویز اتابکی، زوار، چ ۱، تهران.
عنصری بلخی. ۱۳۶۳، *دیوان عنصری بلخی*، به کوشش: سید محمد دبیرسیاقی، سنایی، چ ۲، تهران.
فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ. ۱۳۳۵، *دیوان حکیم فرخی سیستانی*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، اقبال و شرکا، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۶۶ (ج ۱)، ۱۳۶۹ (ج ۲)، ۱۳۷۱ (ج ۳)، ۱۳۷۳ (ج ۴)، ۱۳۷۵ (ج ۵)، ۱۳۸۴ (ج ۶)، شاهنامه، به کوشش: جلال خالقی مطلق، Bibliotheca Persica، چ [۱]، نیویورک/ کالیفرنیا.
فرهنگستان زبان و ادب فارسی، وبگاه، <http://www.persianacademy.ir>.
مصاحب، غلامحسین، و همکاران. ۱۳۸۱، *دایره‌المعارف فارسی*، ج ۳، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، وابسته به امیرکبیر، چ ۳، تهران.

مظفریان، ولی‌الله. ۱۳۷۷، *فرهنگ نام‌های گیاهان ایران*، فرهنگ معاصر، چ ۲، تهران.
مظفریان، ولی‌الله. ۱۳۸۳، *درختان و درختچه‌های ایران*، فرهنگ معاصر، چ ۱، تهران.
منوچهری دامغانی. ۱۳۳۸، *دیوان استاد منوچهری دامغانی*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، زوار، چ ۲، تهران.
مولوی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۷۱، *کلیات شمس تبریزی*، مطابق نسخه تصحیح شده بدیع‌الزمان فروزانفر، نگاه، چ ۱، تهران.

میلی مشهدی، میرزاقلی. ۱۳۸۳، *دیوان میلی مشهدی*، به کوشش: محمد قهرمان، امیرکبیر، چ ۱، تهران.
ناصر خسرو، ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی. ۱۳۷۳، *دیوان ناصر خسرو*، نگاه/ نشر علم، چ ۱، تهران.
نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. ۱۳۸۰، *شرفنامه نظامی گنجوی*، به کوشش برات زنجانی، دانشگاه تهران، چ ۱، تهران.

هاتف اصفهانی، سید احمد. ۱۳۴۷، *دیوان هاتف اصفهانی*، به کوشش: وحید دستگردی، مقدمه: عباس اقبال آشتیانی، ابن‌سینا، چ ۶، تهران.

Encyclopædia Iranica, <http://www.iranicaonline.org>.

Khaurin, [Hazrat Hussain], 2003, TREES AND BUSHES OF AFGHANISTAN, FAO FOREST NATIONAL COORDINATOR.